



● مریم ایوبی راد

● تصویرگر: آناهیتا لیمویی

افطاری خانه‌ی پدر بزرگ

خدا را از خودش راضی کرده است.»
 من دوباره پرسیدم: «مادر بزرگ هم برای همین
 غذای خوشمزه می‌پزد؟»
 دایی بلخند جواب داد: «بله. اصلاً چون با نیت خوب
 این کار را انجام می‌دهد، غذایش از همیشه خوش مزه‌تر
 می‌شود.»

بعد ادامه داد: «همین پرچم زدن تو اگر به نیت
 خوش حال کردن امام حسن^(ع) باشد، تو هم خدا را از
 خودت راضی کرده‌ای.»
 من با ناراحتی گفتم: «ولی من نیت نکرده بودم، از
 اول پرچم‌ها را بزدم؟»
 دایی بلند خندید و گفت: «خب دایی جان، الآن نیت
 کن. الآن هم دیر نشده.»

هر سال روز پانزدهم ماه رمضان، یعنی روز تولد امام
 حسن^(ع)، در خانه‌ی پدر بزرگ جشن برپا می‌شد. همه‌ی
 فامیل و همسایه، به خانه‌ی آن‌ها می‌آمدند و افطاری
 می‌خوردند. مادر بزرگ آن روز غذاهای خوشمزه‌ای
 می‌پخت و از مهمان‌ها پذیرایی می‌کرد.
 من از دایی پرسیدم: «چرا پدر بزرگ هر سال این روز
 افطاری می‌دهد؟»

دایی گفت: «چون امام حسن^(ع) را خیلی دوست
 دارد و می‌خواهد مثل ایشان مهربان و کریم باشد.»
 من گفتم: «یعنی چه که می‌گوییم کریم بوده‌اند؟»
 دایی گفت: «امام حسن^(ع) خیلی به فکر دیگران
 بودند و خیلی به دیگران می‌بخشیدند. حالا هر کس به
 نیت خوش حال کردن امام حسن^(ع) مهمان دعوت کند،